

«موضوع عشق»، هماره برای شاعران ما خلجان ذهنی ایجاد کرده‌است. شاعران و عارفان و فیلسوفان و حکیمان و متکلمان هر یک از نظرگاهی خاص به این موضوع نگریسته‌اند. شعرا بنیاد غزل را عاشقی دانستند. فیلسوفان با سر سنگینی بسیار آنرا رقیب معاند عقل دانسته، گهگاه، استطراداً بدان پرداخته‌اند. عرفا بر عکس فیلسوفان آنرا، محور آفرینش دانسته، به عنوان یک سوژه جوهری - نه عاریتی و عارضی - بدان پرداخته‌اند. مولانا، نه تنها با عشق به عنوان مقولهٔ انسانی برخورد کرده، بلکه دور گردونها را بر اثر همین جاذبه‌های عاشقانه تفسیر کرده است.^(۱) فیلسوفان دقیقاً می‌دانستند که عشق و حب پیش از آنکه مقوله‌ای دینی^(۲) یا اخلاقی یا فکری باشد مقوله‌ای است انسانی. انکار عشق، یعنی انکار انسان و قوای فطری و ذاتی انسان. عشق به عنوان یک نهاد، بر نهادهای

ساده و کم‌برگ جلوه می‌کند ولی خواننده با غور بیشتر در کتاب متوجه اهمیت یک نکتهٔ مرکزی در کتاب می‌شود که قبلاً جالب خاطران بسیاری از پژوهندان این دیار نبود. آقای دهقانی با این عزم کتاب «وسوسهٔ عاشقی» را نوشته‌اند که عشق را به مثابهٔ نظامی فلسفی مطرح کنند، نظامی که می‌کوشد وظیفهٔ هر انسان را در برابر خود و جامعه و هستی معین کند (ص ۷) البته در همان ابتداء متوجه پیچیدگی موضوع شده، لذا با تمثیل رنگین کمان و اجزاء به هم تنیدهٔ آن، خواسته‌اند خواننده را نسبت به ابهام این سوژه تئته دهند نویسنده به شتاب، سیر تحول عشق را مطرح می‌کند. ابتداء جلوه‌های گوناگون این پدیده پیچیدهٔ انسانی را در نزد اعراب بر سررسی می‌کند عشقهای هوس الود امر و القیس عشقهای بی‌آزم و لجام گسیختهٔ جامعه بنی امیه را در مطالعه می‌گیرد سرانجام این نوع عشقها را در قیاس با

عشق «عذری»، عشقی پرده در و فسادانگیز دانسته و بالعکس عشق «عذری» را عشقی ساده، مردمی و تا حدودی عقیف فرانموده است عشقی که کمتر به وصال و کامجویی اندیشیده، بل بیشتر منفعلانه به توصیف معشوق پرداخته معشوقی که گهگاه همچون نقشی بر دیوار عمل می‌کند (ص ۲۰) نویسنده معتقد است این هیولای عشق عذری هرگز به طور مطلق فرو نمرد بلکه بعدها در وجود حلاج بند گسیخت و ناگهان در روح صوفیان ایران حلول کرد (ص ۲۳).

در بخش دوم نویسنده به سرزمین ایران وارد می‌شود و سیر تحول عشق در ادب پارسی را در مطالعه می‌گیرد. ابتداء به شعر مدحی و ستایشی رو می‌کند. سپس عشق را در پیوند با عناصر طبیعت تبیین می‌کند. و در پایان زهد را به عنوان بر نهاد و خرد را نه به عنوان بر نهاد بلکه به عنوان یکی از عناصر متشکلهٔ عشق



گوناگونی را در دامن خویش پروریده است یکی از آن بر نهادهای عقل است. دیگری فقه و نقل. وقتی مولانا می‌گوید

سخت تر شد بند من از بند تو

عشق را نشناخت دانشمند تو

ان طرف که عشق می‌افزود مرد

بوحنیقه و شافعی درسی نکرد

۲۳-۲۸۳۲/دفتر سوم

می‌خواهد تقابل عشق و فقه را مطرح کند و زمانی که ابوحامد غزالی می‌گوید قَدْ بِنْتَهی هذِهِ الشَّهْوَةَ بَعْضُ الضَّلَالِ و هو غایة الجهل می‌خواهد عشق را حتی عشق مرد با زوجهٔ خود را انکار کند شاید به همین خاطر باشد که مولانا با همهٔ تبجیل و توقیر و احترامی که برای ابوحامد قایل است از سر حسرت می‌گوید ای کاش ذرمای عاشقی در او بودی از میان بر نهادهای مختلف عشق، بر نهاد عقل مهمترین بر نهادی است که اغلب در تقابل با عشق قرار گرفته خواهان نقد و نفی و تعدیل کارکرد آن است.

محمد دهقانی در کتاب «وسوسهٔ عاشقی» کوشیده به کار کردهای مختلف عشق و تقابلی بر نهاد خرد با او بپردازد. کتاب کم حجم و وسوسهٔ عاشقی در نگاه نخست،

مطرح می‌کند در منظر نویسنده، سایهٔ ممدود زهد است که خوف از مرگ و قبر و عذاب قبر و تنهایی را مطرح می‌کند شاید آن شاعر تیره چشم روشن رای از همین منظر باشد که خوف از تنهایی گورستان را مطرح می‌کند زیر خاک اندرونت باید خفت

گر چه اکنون خواب بر دیباست

با کسان بودندت چه سود کند

که به گور انغرون شدن تنهاست

نویسنده در بخش سوم، خرد و سیر تحول آنرا بررسی می‌کند. در همین بخش وارد قلمرو ناپیدا کرانی می‌شود که سر انجام جز غباری، دسترسود باد، چیزی به جای نمی‌گذارد خواننده، آخر نمی‌فهمد تعریف نویسنده از «خرد» چیست؟ تفاوت آن با عقل، خاصه عقل مشایی کدام است. خردی که فردوسی و رودکی مطرح می‌کنند با عقلی که بوعلی مطرح می‌کند چه تفاوتی دارد؟ خرد در شاهنامه چه کارکرد یا کارکردهایی دارد؟ ابرکتیواست یا سویرکتیو؟ غم افز است یا غمزد؟ روشنایی بخش است یا ابهام‌آور؟ هدایت‌گر است یا ضلالت‌افز؟ نویسنده معتقد است که خرد بنا به گفتهٔ شاعران غمزد است

دو چیز آمده از دل به بیرون برد

رخ دوست و آواز مرد خرد

ابوشکور بلخی

چهار چیز مرزآزاده را زغم بخرد
تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد
هر آنکه ایزدش این چهار روزی کرد
سزد که شاید زید جاودان و غم نخورد
رودکی

اما توضیح نمی‌دهد که چگونه و چرا چنین کار کردی دارد. چرا این خرد در نزد خیام به جای غمزدایی، غم‌افزایی می‌کند. نویسنده از غم نیز تعریفی ارائه نمی‌کند خرد چه نوع غمهایی را از دل بیرون می‌کند؟ غمی را که رودگی و کسایی و ابوشکور و بشار مرغزی مطرح می‌کند یا غمی که مولانا و حافظ مطرح می‌کند چه تفاوتی دارد؟

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی‌آرزد
به می‌بفروش دلق ماکزین بهتر نمی‌آرزد
۱۴۵ / حافظ سایه

چرا نباید چرا با تیر تهاؤت یکبار اندروا شد؟ خرد ایرانی، در فرایند رشد و تکاملش چاره‌ای نداشت جز این که در دو بستر به حیاتش ادامه دهد یکی بستر دین و دیگری بستر عرفان. در بستر دین، خرد کلامی پدید آمد نمونه تام و تمام این نوع خرد، همان است که ناصر خسرو از آن دفاع می‌کند. خرد کلامی همواره در یک بستر محدود و مسدود و غایت‌مندی حرکت می‌کند و رسالتش پاسخ به شبهات و شکوک است نه طرح سؤال. عرفان هم از منظر دیگری با خرد رو به رو شد. عرفان عقل و خرد را ذو مراتب و مشکک دانست. پایین‌ترین مرتبه آن را عقل هیولانی، عقل معاش، عقل جزوی عقل آخر اندیش لقب داد و بالاترین مرتبه آن را عقل بالمستفاد، عقل معاد، عقل کلی و عقل آخرت اندیش. تعریفی که عرفا از عقل معاد، عقل آخرت آخرت اندیش داده‌اند گهگاه مترادف با همان عشق بود.

آدمی ناچار می‌شود که برای ادامه زندگی و فراهم کردن خوراک خود را به زحمت و مشقت بیندازد و رنج بکشد (ص ۷۴) در بخش ششم چهره مردانه زن تبیین می‌شود و عباراتی از شاهنامه، خسرو و شیرین، فیه مافیه و تذکرة الاولیاء عطار و قابوسنامه و کلیات سعدی به عنوان تایید سخن آورده می‌شود.

نویسنده در این بخش کاملاً نظرگاه بزرگان علم و ادب را نسبت به زن و حقوق و تکالیف زن روشن می‌کند وقتی شاعری مانند مولانا می‌گوید «زن را همچون جامه دان که پلیدی‌های خود را به آن پاک می‌کنی و تو پاک و صافی می‌کردی» (فیه مافیه / ۸۶) موقوف و موضع این شاعر را نسبت به زن مشخص می‌کرداند در همین بخش نویسنده غلامبارگی سلاطین و قدرتمندان را نیز عیان می‌کند

هندوی بد که تو را باشد وزان تو بود



مجتبی بشر دوست

سه عاشقی

عمریست تا به راه غمت رو نهاده‌ام
روی و رویا خلق به یکسو نهاده‌ام
حافظ

لذت داغ غمت بر دل ما باد حرام
اگر از جور غم عشق تو دادی طلبیم
چون غمت را نتوان یافت مگر در دل شاد
ما به امید غمت خاطر شادی طلبیم
۳۵۸ / حافظ

جایی که تخت و مسند جم می‌رود به باد
گر غم خوریم خوش نبود به که می‌خوریم
حافظ / ۳۶۲

نویسنده کتاب سوسه عاشقی، فی الواقع خواسته عشق و عقل را در دو روی یک سکه جلوه دهد. چیزی که فیلسوفان اشرافی خاصه سهروردی نیز کم و بیش بدان ادعان و ایقان داشتند نویسنده در بخش چهارم می‌کوشد از خرد تبیینی ارائه دهد تا خواننده آنرا به عنوان یکی از اضلاع عشق بپذیرد. آتش و شراب، در منظر نویسنده، دو هدیه اهورایی هستند هر دو نماد حذت و سرزندگی و خلاقیت و صحو و آگاهی هستند. شراب را لک لکی به پاس محبتی که کعباد در حق او کرد. و مار را کشت، بدو عطا کرد و آتش را هوشنگ در ستیز با مار خود کشف نمود. در بخش پنجم نفرت و نقار مرد نسبت به زن مطرح می‌شود نویسنده در این بخش از اساطیر ملل مختلف بهره می‌گیرد تا فرهنگ مرد سالار را نشان دهد. «به گمان افریقاییان، در آغاز آسمان چنان به زمین نزدیک بود که مردم می‌توانستند به هنگام گرسنگی تکه‌ای از آن را بکنند و بخورند و براین نهاده بودند که هیچ کس فزون از نیاز تکه‌ای از آسمان فرو نگیرد اما زنی آزمند و پرخواه قطعه‌ای بزرگ از گوشت تن آسمان می‌کند و چون نمی‌تواند آن همه را بخورد، آسمان بر آدمیان خشم می‌گیرد و چنان بالا می‌رود که دیگر دست هیچ انسانی به آن نمی‌رسد و

بهرتر از ترکی کان تو نباشد صد بار
هندوان شوخک و شیرنک و خوش بانمکند
نیز بی مشغله باشند گه بوس و کنار
فرخی

بخش آخر کتاب با وجود تطویل بیشتر، ابهامات بیشتری را نیز متضمن است نویسنده در این بخش به عرفان یونانی و هندی و مسیحی و یهودی و اسلام نیم نگاهی می‌افکند و در پایان به آراء حلاج و احمد غزالی و عین‌القضات در پیرامون مراتب عشق، آیینگی انسان، ابلیس پرداخته و کتاب را به پایان می‌برد کتاب چرا با مسأله ابلیس و عشق ابلیس به خداوند ختم می‌شود؟ آیا نویسنده برای این کتاب جلد دومی نیز در نظر گرفته است؟

نویسنده، کاملاً گزینشی عمل کرده، از میان چهره‌های شاخص تصوف چند نمونه را به عنوان فحول تصوف در نظر گرفته و به تبیین آراء فقط همان چند تن پرداخته است. اگر کتاب جلد دومی ندارد نقایص بسیار دارد چرا که آراء ابن عربی و ابوحامد غزالی و مولانا و دهها چهره شاخص عرفان اصلاً مطرح نمی‌شود هیچ نویسنده‌ای بدون اعتناء به آراء ابن عربی و مولانا نمی‌تواند درباره حقیقت عشق سخن بگوید در هیچ

کتابی به اندازه دیوان کبیر و مثنوی مسأله عشق با آن همه تنوع و تکثر آن مطرح نشده است. لذا بایسته بود که نویسنده به آراء مولانا نیز استناد می‌کرد. در پایان چند نکته را درباره ارزشهای این کتاب کم حجم ولی پر بار متذکر می‌شویم. اول این که نویسنده بسیار روشمند و منظم «فرضیه» خویش را طرح و تبیین می‌کند و برای اثبات آن فرضیه از منابع فارسی و عربی و انگلیسی، فراوان بهره می‌گیرد در ثانی سبک نوشتاری کتاب بسیار دلرباست خواننده در جای جای کتاب حضور دکتر زرین کوب و سایه دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی را حس می‌کند این تقلید و تتبع، تصنعی و تکلف‌آمیز نیست. اگر نویسنده با همین سبک و سیاق آثار بعدی خود را منتشر کند بسی جای تحسین و تبجیل است نسلی که دکتر شفیعی کدکنی با تعلیم خود و دکتر زرین کوب با تألیف خود پرورش داده، امروز دارد پر و بال می‌گیرد. نهالی که این بزرگان غرس کرده‌اند، خوش خوشک دارد برگ و بار می‌دهد این بزرگان همواره

خواهان پرورش نسلی بودند که دو چیز را نصب‌العین داشته باشند ۱- نگاه علمی ۲- روش علمی. نشر و نگارش این نوع کتاب بشارتی است برای پرورش چنین نسلی.

با دو عالم عشق را بیگانگی

انگرو هفتاد و دو دیوانگی

سخت پنهان است و پیدا حیرتش

جان سلطانان جان در حسرتش

غیر هفتاد و دو ملت کیش او

تخت شاهان تخته بندی پیش او

مطرب عشق این زند وقت سماع

بندگی بند و خداوندی سماع

پس چه باشد عشق، دریای عدم

در شکسته عقل را آنجا قدم

بندگی و سلطنت معلوم شد

زین دو پرده عاشقی مکتوم شد

۲۷- ۴۷۲۲ / دفتر سوم

پانویس‌ها:

۱- عشق بحری، آسمان بر وی کفی

چون زلیخا در هوای یوسفی

دور گردونها ز موج عشق دان

گر نبودی عشق بفسردی جهان

کی جمادی محو گشتی در نیات

کی فدای روح گشتی نامیات

روح کی گشتی فدای آن دمی

کز نسیمش حایله شد مریمی

هر یکی بر جا ترنجیدی چو بیخ

کی بدی بزبان و جویان چون ملخ

۵۹-۲۸۵۵ / دفتر پنجم

۲- در قرآن کلمه عشق نیامده ولی کلماتی که از لحاظ

معنا نزدیک به عشق باشد آمده است یکی از آیاتی که

به کرات توسط صوفیه مورد استناد واقع شده آیه ۵۴

سوره مائده است

یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی

الله بقوم یحییهم و یحییونہ.

